

زندگی در دولت عدل امام مهدی علیه السلام

در دولت مهدی انسان‌ها ولو به اندازه‌ای با خدای خود عادل هستند وقتی که با عبادت و شکر و اخلاص به او توجه کنند؛ و انسان‌ها با جامعه اطراف خود نیز به عدالت رفتار می‌کنند؛ چرا که افراد آنچه را برای خود می‌پسندند برای دیگران هم می‌پسندند؛ به عبارت دیگر اخلاق الهی که مهدی علیه السلام آن را منتشر می‌کند و جامعه انسانی به آن آراسته می‌شود، بعد از اینکه فقر روحی را ریشه‌کن می‌کند باعث از بین رفتن فقر مادی می‌شود و این پدیده در سطح فرد و جامعه رخ خواهد داد. انسانی که از لحاظ روحی به غنا و بی‌نیازی رسیده، به وسیله قناعت که گنجی است تمام‌نشدنی، قطعاً از نظر مادی هم غنی و بی‌نیاز است؛ چنین جامعه‌ای که از نظر روحی غنی است، با سرپرستی اجتماعی و اقتصادی، فقر مادی را از تمام اعضایش دور می‌کند.

سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه، جلد ۴، پرسش ۳۱۲



بررسی علمی مکان طوفان نوح

یاد خدا

داستان ایمان شیخ ناظم العقیلی به دعوت مبارک مهدوی

قسمت سوم

عدم استناد شیخیه به وصیت نقل شده

از شیخ طوسی

«طلوع خورشید از مغرب» و «اجتماع

خورشید و ماه» به چه معناست؟

چگونه اتفاقات زمان یوسف علیه السلام با مصلوب تکرار شد

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن را [خلافت] به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پرسش و پاسخ

فهرست

- داستان ایمان شیخ ناظم العقیلی به دعوت اقسام سوم.....۳
- عدم استناد شیخیه به وصیت نقل شده از شیخ طوسی.....۷
- بررسی علمی مکان طوفان نوح اقسام اول.....۱۱
- «طلوع خورشید از مغرب» و «اجتماع خورشید و ماه».....۱۳
- مصلوب، یوسفی دیگر.....۱۷
- یاد خدا.....۲۰



هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۲۷، جمعه ۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۱،
۱۹ شوال ۱۴۴۳، ۲۰ می ۲۰۲۲
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
المرسلين

داستان ایمان شیخ ناظم العُقیلی به دعوت مبارک مهدوی



قسمت سوم

لطفاً درباره نحوه ایمان خود به دعوت یمانی و سید احمدالحسن بیشتر توضیح دهید و نیز درباره ایمان این تعداد از شیوخ و نحوه ارتداد آن‌ها بیشتر بفرمایید؟

خب، درباره شرایط دعوت قبل از سقوط صدام حسین طغیانگر به شکل مختصر صحبت کردیم. همچنین به قضیه ارتداد افرادی که با سید احمدالحسن بیعت کرده بودند اشاره شد. در همان بیعت اول، در حقیقت، مجموعه بزرگی از طلبه‌های حوزه علمیه که اسم بعضی از آن‌ها را هنوز به خاطر دارم به سید احمدالحسن ایمان آورده بودند؛ از جمله اسعد بصری، شیخ حیدر منشاوی، حیدر مشتت، شیخ حیدر الجیداوی، شیخ حسین اسدی، شیخ حسین ساعدی که در حوزه هم معروف بودند و از

در ابتدای بحث به اختصار شما این نکات را یاد کردید:

• شما تحصیلات کلاسیک را رها کرده و به حوزه علمیه نجف ملحق شدید.

• در سال ۱۹۹۹ به حوزه علمیه نجف ملحق و با مشکلات و فقر مردم و طلبه‌ها روبه‌رو شدید و مختصری از آن را بیان فرمودید.

• نحوه آمدن سید احمدالحسن به همراه دو نفر به منزل شما و رسیدن دعوت حق و پیوستن شما به دعوت مبارک.

• فرمودید که در ابتدای دعوت، شیوخ از حوزه علمیه ایمان آورده بودند و اتفاقاتی که برای آن‌ها افتاد و قصه ارتداد اول را بیان کردید.

سید احمدالحسن:

همگی در حال زمینه‌سازی برای وارث یا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشید و ماه و ستارگان برای قائم مقدمات را فراهم می‌کنند.
(کتاب توحید، پیوست پنجم)



و دیگر صاحبان مناصب و دستگاه‌های امنیتی که نظام طاغوت زمان داشت، تحت تعقیب قرار گرفتند و کار به جایی رسید که هرکس در حوزه اسمش شیخ حیدر (هم‌نام حیدر مشتت) بود دستگیر می‌شد. در آن زمان سید احمدالحسن دیگر نمی‌توانست به منزلش برگردد و شیخ حیدر مشتت در کنار سید احمدالحسن ماند. سید احمدالحسن بعد از قضیه ارتداد اول، در کوچه‌های نجف تنها و بدون سرپناه ماند و هیچ جایی برای پناه‌بردن نداشت.

در قسمت قبلی گفتیم که سید احمدالحسن به من فرموده بود در منزل خود باش. بعدها متوجه شدم که این کار ایشان یک خبر از غیب بود تا اینکه مرا از این فتنه و ارتداد در امان نگاه دارد. در همان زمان سید احمدالحسن به همراه شیخ حیدر مشتت نزد من آمدند و گفتند قضیه ارتداد اتفاق افتاده و کسی با سید احمدالحسن باقی نماند جز بعضی از اشخاص که در شهر عماره و نیز در استان بصره هستند. قضیه افرادی که با سید احمدالحسن بودند و برگشتند و ارتداد آنان، ما را به یاد اهل کوفه می‌اندازد که مسلم بن عقیل را در کوچه‌های کوفه تنها گذاشتند. اکنون و از طریق این مصاحبه دوست دارید به آن‌ها چه بگویید؟

در حقیقت بیشتر این افراد دوستان من بودند و همین طور الآن دوست من هستند. از آن‌ها می‌خواهم که به مسیر سید احمدالحسن برگردند؛ چراکه اگر کسی قسمتی از مسیری را رفته، دیگر نیاز نیست از ابتدا آن مسیر را بپیماید؛ بلکه می‌تواند همان مسیر را ادامه دهد و آن رجوع به خداوند سبحان است که راهنما و دلیل هر درمانده‌ای است و او تکیه‌گاه بینوایان است. ما در این مسیر چه بسیار افرادی را دیدیم که با لطف خدا وارد شدند؛ پس من آن‌ها را دوباره دعوت به حق می‌کنم و در حقیقت دیگر چیزی به پایان راه نمانده و خداوند متعال در کتاب کریم می‌فرماید ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ (به زودی آیات و نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و در نفس‌هایشان به ایشان نشان می‌دهیم تا برایشان روشن شود که او حق است) که در تفاسیر اهل بیت علیهم‌السلام آمده «حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْقَائِمُ» تا اینکه برایشان روشن شود که او قائم است». آفاق امروزه شهادت می‌دهند و آیات نفسانی شهادت می‌دهند و امروزه ملکوت آسمان‌ها

بزرگان اساتید حوزه بودند و نیز مجموعه‌های بزرگ دیگری از بصره، عماره و... .

حقیقتاً در ابتدا، قضیه ملکوت در دعوت چیز بسیار عجیبی بود که توان توصیف آن را برای شما ندارم. کیفیت و کمیت رؤیایا و رؤیاهایی که طلبه‌های حوزه علمیه در آن زمان دیدند خیلی عجیب بود. کرامات و اخبار غیبی بسیار زیاد و رؤیای حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام و ارتباط قوی و همراهی آن‌ها با سید احمدالحسن و اعتقاد کامل طلبه‌ها به اینکه این مرد اصلاً دروغ نمی‌گوید و نزد آن‌ها او صادق و امین بود و از این قبیل اتفاقات.

با توجه به عدم رسیدگی به فقرا و طلبه‌های محتاج توسط مراجع، سید احمدالحسن هیچ‌گونه حقوق و کمکی از حوزه و دفاتر مراجع نمی‌گرفت و این‌گونه می‌فرمود: «تا زمانی که این اموال به ایتام و فقرا و طلبه‌های محتاج نمی‌رسد، استفاده و گرفتن این حقوق و اموال اشکال دارد.» به همین خاطر، با وجود اینکه ایشان مدت طولانی در نجف اشرف حضور داشتند هیچ‌گونه حقوق یا کمکی از آن‌ها نگرفتند.

با وجود همه فعالیت‌ها و تبلیغ میدانی شدید این طلبه‌ها (که بعداً مرتد شدند) در نجف اشرف، سید احمدالحسن به آن‌ها خبر داده بود که همه شما مرتد می‌شوید و مرا تنها خواهید گذاشت. سبحان‌الله! تقریباً سه ماه قبل از سقوط نظام طاغوتی صدام حسین، قضیه ارتداد اول به وقوع پیوست.

با توجه به اینکه سید احمدالحسن به آن‌ها خبر داده بود، علت ارتدادشان چه بود؟

دو سبب اصلی وجود داشت و آن تهدید و تطمیع بود. شما مطلع هستید که در آن زمان فقر مالی وحشتناکی در عراق بوده و تمام امرار معاش طلبه‌ها از طریق حق و حقوقی بود که از حوزه‌ها می‌گرفتند؛ همچنین از طریق پول‌هایی که برای ادای نماز و روزه قضای دیگران - که از کشورهای خلیج و غیر خلیج و همین طور عراق بودند - می‌گرفتند.

از این رو مراجع تمام کسانی را که به احمدالحسن ایمان آورده بودند، تهدید کردند که هرکس وکیل است وکالتش گرفته می‌شود و کسی که تدریس دارد، کرسی درسش را از دست می‌دهد و نماز و روزه قضا از ایشان گرفته شده و حقوق‌ها قطع می‌شود و اموری از این قبیل. همچنین پیروان سید احمدالحسن توسط نظام حاکم موجود و حزب بعث

سید احمدالحسن:

فردی که این دعوت را تکذیب می‌کند، من بین دستان شما هستم و این، ده‌ها فرد از مؤمنین در دعوت هستند که پرده از آنان برداشته شده است و در ملکوت آسمان‌ها نگاه می‌کنند. صدها و بلکه بیشتر، رؤیای صادقانه امام مهدی علیه‌السلام یا یکی از امامان علیهم‌السلام یا حضرت زهرا علیها‌السلام یا رسول کریم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدند که در آن، آنان را به دنباله‌روی از این دعوت راستین راهنمایی کرده بودند.

(خطبه ملاقات)



واقع آدرس و منزل ایشان را در بصره نمی دانستم. به منزل پدری ایشان رفتم ولی آنجا نبودند و گفتند که منزلشان در فلان جا در مزرعه ای قرار دارد. باز هم متوجه نشدم و در همان حین با تسبیح خود «یا هادی» را زمزمه می کردم. درمانده بودم و تنها هفت روز فرصت داشتم و بعد از آن باید خود را به نظام طاغوت معرفی می کردم.

در همان حال بودم که در میدان سعد که در بصره معروف است یک تاکسی آمد، به ایشان گفتم مرا به منزل سید احمدالحسن ببرید! راننده تاکسی متحیر ماند و گفت سبحان الله شما به هرکس این آدرس را می گفتید به آن نمی رسیدید؛ اما مثل اینکه واقعاً خدا شما را دوست دارد؛ چون آنجا زادگاه من است و وجب به وجب آن را می دانم و منزل به منزل اهالی آن را می شناسم. بالأخره سوار شدم و تاکسی مرا به نقطه مذکور و به منزلی برد که سید احمدالحسن در آن زندگی می کردند. سبحان الله! درب منزل را کوبیدم و خود سید در را به روی من باز کردند. نزد سید نشستم و ایشان را در جریان این اتفاقات قرار دادم و گفتم چاره ای ندارم، یا باید به جای خدمت مبلغی بپردازم که مبلغ زیادی است و ندارم، یا اینکه خودم را برای انجام سربازی معرفی کنم. سید متأثر شدند و به من گفتند نمی توانی به مدت دو ماه و نیم الی سه ماه، خود را از چشم نظام مخفی نگه داری؟ مثلاً آشنا و فامیلی در یک روستا یا جای دیگری نداری که این مدت پیش او بمانی؟ گفتم سید، مگر قرار است بعد از این مدت چه اتفاقی بیفتد؟ فرمودند تا آن زمان فرج می شود و دیگر تمام است. شما در این مدت فقط خود را مخفی کن. و الحمد لله این اتفاق افتاد و این مدت خود را در منزل مخفی کردم تا اینکه بعد از دو ماه و نیم، نظام طاغوت صدام حسین سقوط کرد. این هم خبری دیگر از اخبار غیبی سید احمدالحسن.

بعد از قضیه ارتداد، دعوت چگونه ادامه یافت؟ چون این ارتداد اول بود و سید فرمود دو بار بر فرق سرم ضربه خورد. بار اول با این ارتداد حاصل شد؛ پس از این اتفاق چطور شد؟ سید احمدالحسن به نجف برگشت و دعوت از سر گرفته شد؟

بعد از قضیه ارتداد اول، سید احمدالحسن نزد من آمدند و به حیدر مشتت گفتند تو به ایران برو و من

گشوده است و مردم رؤیا می بینند و آفاق نیز شهادت می دهند. اتفاقات زمین نشانگر نزدیکی روز موعود است و زمان تمکین امام مهدی (عج) نزدیک شده و علامات در حال محقق شدن هستند و ما در حال حاضر فقط در انتظار علامات کبری هستیم تا ان شاء الله روز قیامت قائم محقق شود.

شیخ ناظم، دوباره به شما برمی گردیم. شما فرمودید در همان شب اول که سید احمدالحسن به منزل شما آمدند چیزهایی دیدید. دوست داریم بیشتر توضیح دهید؟ آن اسباب و اشاراتی که نه فقط سبب ایمان شما شد، بلکه بیشتر شما را تقویت کرد تا در این دعوت مبارک حرکت کنید و کار خود را در روزهای اول دعوت شروع نمایید.

همان طور که برای شما توضیح دادم چند رؤیا و اخبار غیبی از سید احمدالحسن دیدم؛ از جمله خبر ایشان به کسانی که به او ایمان آوردند که مرتد خواهند شد و این سخن محقق شد؛ همچنین، سید احمدالحسن خبر سقوط صدام حسین طاغوت را داده بود و اتفاق افتاد. صدام حسینی که با سقوط بغداد، هنوز مردم باور نداشتند این کابوس که نزدیک چهل سال روی سینه های مردم عراق نشسته بود، سقوط کرده باشد؛ اما سید احمدالحسن چه قبل از زمان اعلان دعوت خود و چه بعد از آن، این حادثه را برای افراد مرتبط با خود پیشگویی کرده بودند که صدام حسین به سقوط نزدیک شده است؛ همین طور به خود من که از خدمت سربازی فرار کرده بودم (این امر را خبر داده بودند). در روزهای آخر، خانواده و فامیلم به خاطر فشار حزب بعث به ستوه آمده بودند؛ چون معافیت تحصیلی ام لغو شده بود و من در حقیقت یک مهلت پانزده روزه گرفته بودم که تمام شده بود؛ همین طور فرصت دیگری به واسطه یک آشنا گرفته بودم که گفته بودند این فرصت قبول نیست و شما متخلف هستید؛ تا جایی که کاملاً در مضیقه و تنگنا قرار گرفتم و تنها یک هفته فرصت داشتم خودم را معرفی کنم و در غیر این صورت... این مسائل بعد از جریانات و اتفاقاتی که برای سید احمدالحسن افتاده بود، رخ داد و ایشان به بصره برگشته بودند. در همان زمان به بصره رفتم و در مسیر، کرامات و غیبیاتی برایم حاصل شد. در

سید احمدالحسن:

فردی که مرا با پذیرش حق بپذیرد، در دنیا و آخرت رستگار و خوشبخت می شود؛ و فردی که مرا رد کند، حق را رد کرده است و در دنیا و آخرت زیان دیده است.

(خطبه ملاقات)



به بصره برمی‌گردم. بعد از بازگشت سید، حقیقتاً من بی‌قرار شدم. آخر ماندن من در نجف برای چه بود؟ دنیا در چشمان من سیاه شد. شما از جامعه حوزه با اطلاع هستید. محیطی است که در آن شماتت و بی‌رحمی بیداد می‌کند. در هر حال من در آن موقع واقعاً احساس غربتی غیرطبیعی می‌کردم. دعوتی که اعلان و منتشر شد و بعضی‌ها ایمان آوردند و بعضی دیگر تکذیب کردند و به یکباره این دعوت جمع شد و من در چنین اجتماعی تنها ماندم. در نجف فقط من به عنوان مؤمن بودم. البته در نجف شخص دیگری به نام ابوسجاد جبوری مؤمن به دعوت بود. وقتی که همه مرتد شدند و صدام حسین سقوط کرد، ایشان بر ایمانش باقی مانده بود. او حتی سید احمدالحسن را ندیده بود.

در هر حال من برای مدتی تنها ماندم تا اینکه بعد از قضیه ارتداد، سید علاء میالی و شیخ حازم و پدر ایشان شیخ حبیب نزد من آمدند و درباره ادله دعوت سؤال کردند و الحمد لله به همراه تعدادی از نزدیکانشان ایمان آوردند. بعد از این جریان خدا را شکر به جز با آن‌ها با کسی دیگر رفت و آمد نداشتم و همین طور تا زمان سقوط نظام صدام ملعون، آنان نیز دوستان خود را تبلیغ کردند و ایمان آوردند و به این شکل حرکتی آغاز شد.

در این مدت خیلی از دوستان حوزوی نزد من آمدند و به من گفتند تو دیوانه شده‌ای که با این شرایط و در حالی که از خدمت سربازی سرپیچی کردی، برای این دعوت تبلیغ می‌کنی. من نیز می‌گفتم: خداوند متعال حافظ است. حقانیت این دعوت برای من ثابت شده و ممکن نیست آن را انکار کنم و اگر بخواهم از این دعوت کنار بکشم احساس می‌کنم از اهل بیت دست کشیدم.

در ابتدای حرکت، شیخ حازم و سید میالی در منطقه نصر دوستان خود را تبلیغ کردند و همین طور با آن‌ها نزد من می‌آمدند. این تعداد در واقع بعد از بازگشت سید به بصره جمع شد. در نهایت الحمد لله تعداد ما نزدیک به پانزده نفر شد و این عدد بعد از سقوط صدام حسین و تا بازگشت سید احمدالحسن از بصره به نجف حدود چهل نفر شد.

ادامه دارد...

سید احمدالحسن:

امروز، من همان طور که جدم حسین از شما درخواست یاری کرد، از شما درخواست یاری می‌کنم. آیا یآوری هست که ما را یاری دهد؟
(خطبه ملاقات)



مروری بر نوشته های مخالفان (قسمت سوم)

عدم استناد شیخیه به وصیت نقل شده از شیخ طوسی

پاسخی به ادعای محمد شهبازیان در کتاب وصیت در امامت

به قلم: محمد شاکری

طرفداران حقیقی آنان، از این نوع ادعاها، بیزارند و در حقیقت، خود علمای شیخیه بودند که به جنگ مدعیان «رکنیت» یا «ناطقیت» و «بابیت» رفته اند.

(پایگاه اطلاع رسانی حوزه)



ثانیاً، آنچه درباره شیخ احمد احسائی مطرح است و علما درباره اش سخن گفته اند، بینش و عقاید او در باب مسائل نظری دین بوده است؛ همان طور که در بسیاری از این مسائل، علما از قدیم در بحث و نظر و اختلاف آرا بوده اند. شیخ احمد احسائی نیز درست است که امروزه به عنوان بنیان گذار شیخیه

است و آن ها این اصل را بنا نهادند، نه خود شیخ احمد احسائی. لذا شیخیه آذربایجانیه (حجة الاسلام ها، ثقة الاسلام ها و احقاقی ها) این اصل را قبول ندارند. یکی از عالمان و نویسندگان شیخیه احقاقیه، در کتابی به نام حقایق شیعیان، به تعریف و تمجید شیخ احمد احسائی پرداخته، اعتقادات باطلی را که به او منسوب است انکار کرده، و بر این عقیده است که دشمنان شیخ، به وی نسبت های ناروایی داده اند و ساحت شیخ از هرگونه عقیده خلاف مشهور بزرگان شیعه مبرا است. وی، انحراف فکری به وجود آمده پس از سید کاظم رشتی را به برخی از شاگردان فرومایه سید نسبت می دهد و مدعی است که شیخ و سید و

محمد شهبازیان از مخالفین دعوت یمانی در کتاب وصیت در امامت، ص ۹۸ مدعی شده است طایفه شیخیه نیز قبل از سید احمد الحسن به وصیت منقول شیخ طوسی استناد کرده و از این طریق سعی داشتند خودشان را اثبات و شیخ احمد احسائی را همان احمد در وصیت اعلام کنند. او نوشته است:

«استفاده از این حدیث در اثبات اصطلاح رکن رابع و نقیب بودن شیخ احمد احسائی توسط محمد کریم خان کرمانی (۱۲۸۸ق) و محمد باقر شریف طباطبایی (۱۳۱۹ق) که از بزرگان شیخیه هستند.»

در ابتدا عرض می کنم اولاً، مسئله رکن رابع و اصل چهارم بودن آن در کنار توحید، نبوت و امامت، از خصایص شیخیه کرمانیه

سید احمد الحسن:

در کنار دعوت حق همواره ادعاهای باطلی نیز وجود داشته است؛ مانند وضعیت زمان رسول خدا ﷺ که هم زمان با وی، مُسَیْلَمَةُ کَذَّاب (لعنه الله) و نظایرش نیز بودند.

(پاسخ های روشنگرانه، ج ۱، س ۵۱)

مطرح است، اما آنچه او را در وادی رهبری فرقه‌های انحرافی معرفی می‌کند، انشعابات بوده که بعدها در بین شاگردان و تابعین او محقق شده است. لذا بسیاری از علما درباره شخصیت او احتیاط کرده و صرفاً نسبت به بعضی از نظرات و عقاید او اعتراض و اختلاف نظر داشتند. سید محمدحسین طباطبائی صاحب **تفسیر المیزان** و شاگردش محمدتقی مصباح یزدی درباره شیخ احمد احسائی چنین نظری ندارند که او مدعی دروغین بوده و مکتب و دکانی به راه انداخته باشد؛ بلکه می‌گویند صرفاً در بعضی مسائل نظری عقاید باطلی داشته است:

یکی از اساتید معاصر از محضر علامه مصباح درباره شیخ احمد احسائی و شاگردش سید کاظم رشتی سؤال می‌کند. ایشان در پاسخ می‌فرمایند: «به نظر می‌رسد خود شیخ، شخصی زاهد و وارسته بوده است؛ گرچه در برخی از مسائل به دلایلی به بیراهه رفته است؛ اما شخصیت سید کاظم دقیقاً مشخص و واضح نیست و به‌طور کلی وی دارای شخصیتی مبهم و مشکوک است؛ و اما کریم‌خان کرمانی کسی است که دکان باز بوده و به فرقه‌سازی و انا رجل گفتن در مقابل اکابر علمای عصر پرداخته است.» [۱]

لذا مرحوم سید محمدحسین طباطبائی در کتاب **شیعه در اسلام**، ص ۶۸ در ذکر نام تعدادی از فرق و انشعابات شیعه می‌نویسد:

«دو طایفه شیخیه و کریم‌خانیه که در دو قرن اخیر در میان شیعه دوازده‌امامی پیدا شده‌اند، نظر به اینکه اختلافشان با دیگران

در توجیه پاره‌ای از مسائل نظری است نه در اثبات و نفی اصل مسائل، جدایی ایشان را انشعاب نشمرده‌ایم.»

این دو مقدمه را از این جهت عرض کردم که بدانید **خود**

شیخ احمد احسائی، مدعی

امر نیابت و ولایت و امثال آن

نبوده است، چه برسد به اینکه

بخواهد ادعای خویش را مستند

به نصی همچون وصیت منقول

شیخ طوسی کند؛ اما مسئله

رکن رابع بعدها در طایفه کرمانیه

پدید آمد و درصدد بودند تا

شیخ احمد احسائی را رکن رابع

معرفی کنند؛ به عبارت دیگر،

شیخ احمد احسائی خودش را

رکن رابع معرفی نکرد تا بخواهد

برای اثبات آن از نصی همچون

وصیت نقل شده از شیخ طوسی

استفاده کند؛ لذا ادعای محمد

شهبازیان مبنی بر اینکه قبل از

سید احمد الحسن کسی به این

وصیت احتجاج کرده و از ناحیه

این وصیت درصدد بوده است

برای خودش نصی درباره مهدی

اول و احمد مذکور در آن بسازد،

مردود و باطل است؛ به عبارت

دیگر، اگر بعد از شیخ احمد

احسائی کسانی بیایند که خودشان

را تابع و پیرو آن شخص معرفی

کنند و سپس بخواهند اصلی را

بر اصول دین اضافه کنند و شیخ

احمد را مصداق آن بدانند و سپس

برای صحت عقیده خودشان به

وصیت اشاره کنند، این به معنای

استناد و احتجاج خود شیخ

احمد احسائی به حدیث وصیت

نیست؛ بلکه او از اساس ادعایی از

ولایت و نیابت یا مهدی اول بودن

نداشته است، چه برسد به اینکه

سید احمد الحسن:

از جمله الطاف الهی این است که خداوند برای ما قانون و قاعده‌ای قرار داده است که با آن حجت‌های الهی را تشخیص دهیم و آن‌ها را از مدعیان دروغین بازشناسیم؛ قانون مذکور از سه بخش مرتبط با هم تشکیل شده است که اول آن، وصیت، دوم علم و سوم، دعوت به حاکمیت خداوند متعال است.

(سفر موسی به مجمع البحرین)

بخواهد به حدیث وصیت اشاره یا آن را نص خود معرفی کند. لذا کلام محمدکریم‌خان کرمانی و محمدباقر شریف طباطبائی پس از مرگ شیخ احمد احسائی، در باب احتمالات حدیث وصیت و مهدیین و مقصود و مصداق مهدی اول در آن، به هیچ وجه نصی برای شیخ احمد نخواهد بود؛ زیرا **نص ادعایی یک مدعی، در زمان حضور و دعوت و ادعای خودش مطرح و بررسی می‌شود.** نصوص و وصایای مورد ادعا و احتجاج پیامبران، در زمان ظهور و بعثت و ادعای ایشان عرضه می‌شده است تا از آن طریق بتوانند ادعای خویش و صحت کلام خودشان را بر مردم اثبات کنند و معنایی نداشت که مثلاً حضرت محمد ﷺ در زمان ظهورش نصی از انبیای گذشته ارائه ندهد، اما بعدها اهل بیت بخواهند برای اثبات حقانیتش نصوصی ارائه دهند. این در حالی است که اولاً شیخ احمد اصلاً ادعایی نداشته، و ثانیاً کلام محمدکریم‌خان و محمدباقر شریف طباطبائی در باب حدیث وصیت این گونه نیست که شهبازیان مدعی شده است؛ بلکه آن‌ها احتمالاتی را در تطبیق جریان مهدیین با عقاید خودشان مطرح کردند و به صراحت نگفتند که مصداق مهدی اول در وصیت همان شیخ احمد است. دقت در کلمات این دو، دست شهبازیان را برای ما رو می‌کند تا بدانیم که وی برای مقابله با دعوت یمانی به هر چیزی چنگ می‌زند و حقیقت را با غیرش مخلوط می‌کند. محمدکریم‌خان کرمانی پس از ذکر حدیث وصیت می‌گوید:



«از این حدیث شریف برآمد که بر شیعیان نیز می توان مهدی گفت و ایشان بزرگان شیعه اند و هدایت یافتگان و هدایت کنندگان و غیر از دوازده امام اند و نیز کشف می کند حدیثی از اکمال مروی است که ابوبصیر به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد: ای پسر رسول خدا، شنیدم پدرت می گفت که بعد از قائم دوازده مهدی هستند؟ فرمود: پدرم فرمود: دوازده مهدی و نگفت دوازده امام؛ ولیکن ایشان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات ما و معرفت حق ما دعوت می کنند. مضایقه نیست که این بزرگان از نسل امام باشند؛ چنان که حدیث سابق دلالت بر آن کرد و احتمال می رود که مراد نسل ظاهری نباشد، بلکه از باب «من و علی پدران این امت هستیم» باشد؛ چون امام برای شیعیان پدر است.» [۲]

در این کلام محمدکریم خان دقت کنید. او اولاً ادعایی نکرده که شیخ احمد احسائی همان مهدی اول است و ثانیاً او به عنوان یک عالم شیعی درصدد است معنای حدیث وصیت و مهدیین مذکور در آن را بفهمد؛ لذا آنچه را که از ظاهر حدیث به دست آمده است، تکرار می کند؛ اینکه مهدیین غیر از دوازده امام هستند و اینکه آنان را نیز «از شیعیان» خطاب می کنند و هدایت یافته و هدایت کننده هستند؛ اما آنچه در ادامه کلام خویش می آورد نشان از این دارد که او درصدد نیست شیخ احمد یا خودش را مصداق واضح مهدیین بداند و به آن احتجاج کند؛ زیرا در ادامه در

تفسیر حقیقی اینکه این مهدیین از نسل امام زمان (علیه السلام) باشند یا نه، دچار تردید است و احتمالات را بیان می کند. لذا او با اینکه می داند شیخ احمد و خودش هرگز از نسل امام زمان (علیه السلام) نیستند و هرگز چنین ادعایی نیز نداشتند، به صراحت می گوید که مضایقه نیست اگر مهدیین را طبق حدیث وصیت از نسل امام زمان (علیه السلام) بدانیم.

لذا در جواب آقای شهبازیان عرض می کنیم که اولاً خود شیخ احمد احسائی ادعایی نداشته است؛ ثانیاً هیچ گاه خودش به حدیث وصیت برای اثبات امری استناد نکرده است؛ در نتیجه احتمالات شاگردانش درباره تطبیق شیخ احمد بر حدیث وصیت به معنای احتجاج به حدیث وصیت نیست؛ ثالثاً آن ها هیچ گاه حدیث وصیت را به عنوان نص و مدرک و معرفی نامه خودشان معرفی و اعلام نکردند؛ رابعاً این کلام محمدکریم خان دلالت تمام و مشخصی بر آنچه نویسنده برداشت کرده است ندارد.

اکنون به کلام محمدباقر طباطبایی پس از محمدکریم خان دقت کنید: «آنچه در آن شکی نیست مراد از دوازده مهدی دوازده نقیب اند که همیشه در حضور به خدمتگزاری مشغول اند و انس آن حضرت به ایشان است و ایشان مهدی هستند و هادی ایشان امام است و چون یکی از ایشان فوت شود و رحلت کند، شخص دیگر را خداوند عالم جل شانه ترقی دهد و به جای او و بدل او قرار دهد تا همیشه دوازده نفر در حضور

سید احمد الحسن:

خداوند در قرآن کریم و در روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، خود را مسئول حفاظت از نص الهی از دستبرد و ادعای اهل باطل کرده است؛ اهل باطل از ادعای آن باز داشته شده اند. (کتاب عقاید اسلام و از تو درباره روح می پرسند)



به خدمتگزاری مشغول باشند. احتمال می‌رود که مراد از دوازده مهدی غیر از دوازده خدمتگزار در حضور باشند و چون در آخرالزمان فتنه و فساد این خلق منکوس زیاد می‌شود شکوک در تزاید است. آن جناب چون راعی در خلق است در آخرالزمان ایشان را بفرستد در میان خلق از برای رفع شکوک و شبهات و سد ثغور مسلمین... پس به تدریج باید ظاهر شوند و اینکه اول ایشان سه اسم دارد که یکی از آن‌ها احمد است، شاهد این مطلب است که به تدریج بروز خواهند کرد و اول و دومی دارند و دور نیست که اول ایشان مرحوم شیخ اعلی‌الله مقامه بوده و باقی بعد از آن جناب به تدریج بیایند. [۳] با دقت در این سخن به دست می‌آید که اولاً محمدباقر طباطبایی دو احتمال در باب مهدیین مطرح می‌کند؛ پس، بیان احتمالات در تفسیر مهدیین نشان از این دارد که این جماعت خودشان نمی‌دانند که مهدیین چه کسانی هستند، چه برسد به اینکه بخواهند مدعی باشند که مهدیین هستند؛ ثانیاً او حتی در تطبیق شیخ احمد بر مهدی اول نیز به صراحت سخن نگفته است؛ بلکه احتمال داده است شاید او باشد؛ پس در اینجا نیز نه به صراحت سخنی گفته است، نه اساساً از آن برای ادعای خویش استفاده کرده؛ بلکه ادعایی برای شیخ احمد کرده که خودش از

دنیا رفته است.

در نتیجه باید گفت اولاً مسئله رکن رابع در بیان و ادعای خود شیخ احمد نبوده است؛ ثانیاً حتی در تمامی انشعابات و فرقه‌های شیخیه وجود ندارد؛ بلکه از مسائل عنوان شده کرمانیه است. ثالثاً فرقه کرمانیه برای اثبات این رکن به طور قطعی و مستند به حدیث وصیت استناد نمی‌کنند و... .

لذا از آقای شهبازیان خواهانم دوباره کلام یمانیون را در باب نضی که پیامبران و خلفای الهی ارائه می‌دهند مطالعه کند تا بداند که پیامبران چگونه به نصوص و وصایای خلفای گذشته استناد می‌کردند و معنای این استناد و چگونگی احتجاج به این نصوص چگونه است؟ تا در نتیجه به صرف اینکه کسی در گذشته درباره حدیث وصیت سخن گفته و در تفسیر مهدیین احتمالاتی را بیان کرده است، نگوید آن‌ها به وصیت، استناد و احتجاج کرده‌اند! حدیث وصیت در دستان شیعیان بوده است و علمای شیعه آن را دیده و بارها خوانده‌اند و بعید نیست که درباره آن و جوهری که در آن مطرح است فرضیه‌هایی را بیان کرده باشند. سخن جماعتی از شیعیان از بزرگان و علما تا دیگران درباره

سید احمد الحسن:

پیامبران و فرستادگان، حجت بالغه (دلیل رسای) خداوند را اقامه می‌کنند و حجاب‌ها را از بصیرت انسان کنار می‌زنند؛ سپس آنان را رها می‌کنند تا خودشان انتخاب کنند؛ یا چشمانش را باز می‌کند و به سوی نور می‌رود یا چشمانش را می‌بندد و بر روی خودش پرده‌ای می‌اندازد و خود را در تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، گرفتار می‌سازد.

(روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۱)

احتمالات این دسته از احادیث به معنای استناد به این احادیث نیست. لذا نباید به صرف اینکه دسته‌ای از شیخیه جوهری را درباره مهدیین محتمل دانستند آن را به معنای استناد و احتجاج بگیریم و سپس بر سید احمد الحسن خرده بگیریم که قبل از شما نیز عده‌ای به این وصیت احتجاج کرده‌اند.

پی‌نوشت: این مقاله با کمی اضافه از کتاب «وصیت در ولایت» در پاسخ به کتاب «وصیت در امامت» محمد شهبازیان نوشته شده است.



منابع:

۱. سایت پایگاه جامع فرق و ادیان و مذاهب



به نقل از: نقد و بررسی آرای کلامی شیخیه کرمان، علی‌اکبر باقری، ص ۱۱۰.

۲. وصیت در امامت، به نقل از ارشاد العوام، ج ۴، ص ۲۲۴.

۳. وصیت در امامت، به نقل از رساله میرزا محمدباقر شریف طباطبایی.





بررسی علمی مکان طوفان نوح

قسمت اول

اما چرا افسانه پردازی؟

به دو دلیل:

۱. تناقض آشکار داستان طوفان تورات با حقایق ثابت شده علمی؛
۲. وجود منابع داستانی قدیمی تر از تورات که داستان طوفان را نقل کرده اند.

خصوص نمی یابیم. مثلاً اگر بخواهیم تمامی جزئیات داستان موجود در سفر پیدایش تورات را بپذیریم با سؤالات بی پاسخ بسیاری مواجه خواهیم شد؛ از قبیل:

مقدار آب لازم برای اینکه به اندازه پانزده ذراع، از قله کوه های زمین بالاتر رود از کجا آمد؟ به کجا رفت؟ آثار برجای مانده از آنان چیست؟ حال آنکه آثار رویدادهای زمین شناختی که تاریخشان به میلیاردها سال پیش بازمی گردد، موجود است و می توان آن ها را مطالعه کرد؛ حال چگونه آثار و علائم رویدادی که بیشتر از چند هزار سال از آن نگذشته، کاملاً محو و نابود شده است؟! چطور حیوانات از نقاط دور و نزدیک

سومریان قدیمی ترین قومی هستند که داستان طوفان را نوشته و ضبط کرده اند و بعدها به بابلی ها و آشوری ها منتقل کرده اند.

بین روایتی که اقوام کهن بین النهرین از طوفان نقل می کنند با روایتی که در تورات و قرآن از داستان طوفان می خوانیم شباهت ها و تفاوت هایی وجود دارد.

شباهت های موجود بین منابع مختلف آن قدر زیاد و بعضاً دقیق هستند که هر پژوهشگری با مطالعه آن ها می فهمد که همه این روایت ها بازگوکننده یک واقعیت هستند و به همین جهت برخی از مورخین معتقدند داستان طوفان توسط یهود از اساطیر بابلی اقتباس شده است و از نظر آنان طوفان نوح صرفاً افسانه پردازی قلمداد می شود.

داستان طوفان به طور کلی سه حالت می تواند داشته باشد:

واقعیت آن است که داستان تورات متداول فعلی، با واقعیت های علمی به شدت ناسازگار و وقوع چنین روایتی غیرممکن است و در صورت وقوع چنین رویداد ناممکنی می بایست آثاری که از آن بر جای می ماند، با گذشت چند هزار سال از بین نرود؛ حال آنکه ما هیچ آثار و نشانه باستانی در حوزه زمین شناسی در این

سید احمد الحسن:

طوفان نوح موضوعی است که در ادیان ذکر شده است؛ ولی از آنجا که برخی فقها یا برخی کتب آسمانی تحریف شده، آن را به صورت غیرواقعی و دستکاری شده ارائه کرده اند، دین الهی به واسطه آن در معرض طعنه و عیب جویی قرار گرفته و طوفان نوح صرفاً افسانه سرائی قلمداد شده است.

(کتاب توهّم بی خدایی)



روایت تورات وجود ندارد.

سید احمد الحسن در این باره می نویسند:

«بنابراین این روایت تورات که اکثر فقهای مسلمان نیز آن را تأیید می کنند، در برابر نقد علمی رنگ می بازد و به هیچ وجه نمی توان توجیه علمی برای آن ارائه نمود؛ یا باید علم را رد کنیم و به جهل راضی شویم، یا اینکه بگوییم طوفان نوح محدود بوده و منطقه مشخصی از زمین را در بر گرفته است.» (کتاب توهم بی خدایی، فصل پنجم)

بالأخص از جزایر و خشکی های دور افتاده خود را به نوح رساندند؟ آثار انقراض عمومی بعد از طوفان چیست؟ چطور جانوران بازمانده از کشتی نوح در کوه آرارات به سرتاسر نقاط جهان رفتند و تکثیر شدند؟ چطور وارد جزایر شدند؟ چرا رد پای این انتشار گسترده دیده نمی شود؟ نوح چطور توانست آذوقه یک سال خانواده خود و همه حیوانات را تهیه و در کشتی نه چندان بزرگ خود جای دهد؟ برای این پرسش ها هیچ پاسخ معقول و علمی در راستای تأیید

بنابراین تمامی جزئیات این روایت از طوفان نوح، در برابر نقد و بررسی علمی تاب هیچ مقاومتی ندارد و به هیچ وجه نمی توان توجیه علمی برای آن ارائه نمود.

منبع:

سید احمد الحسن، توهم بی خدایی، ترجمه فارسی، فصل ۳ و ۵.

ادامه دارد...

سید احمد الحسن:

وقوع طوفانی به این وسعت و در تاریخی که تصویر غیر واقعی دینی ارائه می کند، با استانداردهای علمی امکان پذیر نیست و هیچ اثر و نشانه ای که بر وقوع آن دلالت کند وجود ندارد، بنابراین عکس این قضیه کاملاً صحیح است. (کتاب توهم بی خدایی)

دو نشانه از نشانه های ظهور که تا پیش از سید
احمد الحسن کسی معنای آن را نمی فهمید



«طلوع خورشید از مغرب» و «اجتماع خورشید و ماه» به چه معناست؟

شیخ ناظم العقیلی پاسخ می دهد

راه را بیاید. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۷۶

این سخن درباره ارتباط بین نبوت و امامت است؛

پیامبر خدا، حضرت محمد ﷺ همانند خورشید است؛ زیرا خورشید، منبع نور است؛ به همین صورت، محمد ﷺ منبع علم و نور و هدایت در عالم هستی است؛ ماه هم نورش را از خورشید می گیرد. برای همین است که وصی، همان علی بن ابی طالب ﷺ است؛ چراکه علمش را از رسول خدا ﷺ دریافت کرده است؛ و از خود پیامبر ﷺ روایت شده که:

«ای مردم بدانید که من همان بشارت دهنده و هشدار دهنده هستم؛ من همان پیامبر اُمی هستم؛ من امر ولایت مردی را به شما می رسانم که گوشت او از گوشت من، و خون او از خون من است؛ او همان انبان علم و دانش است و اوست همانی که خداوند از میان این امت، برگزیده و به دوستی گرفته و هدایت کرده؛ من و او را از یک گل آفرید؛ مرا با رسالت بر او برتری داد و او را با تبلیغ برای من بر شما برتری داد. [خداوند] مرا شهر علم، و او را دروازه آن شهر قرار داد. او را مخزن علم نهاد و او را در جایگاه اقتباس علم قرار داد؛ به او در وصیت و وصایت جایگاهی ویژه بخشید و امر او را روشن ساخت.» امالی، شیخ

مفید، ص ۷۷

و امیر المؤمنین ﷺ فرمود: «رسول خدا به من هزار

ابوبصیر می گوید از امام صادق ﷺ درباره معنای آیه (قسم به خورشید و تابندگی اش) سؤال کردم؛ فرمود: «خورشید، پیامبر ﷺ است که خداوند به وسیله ایشان دین مردم را برایشان روشن فرموده است.» باز پرسیدم: [این آیه یعنی چه:] (قسم به ماه، وقتی که در پی آن آید). فرمود: «آن امیر المؤمنین ﷺ است.» باز پرسیدم: [این آیه یعنی چه:] (قسم به روز، وقتی که خورشید را نمایان کند). فرمود: «آن امامی از نسل فاطمه ﷺ است که دانش و نور را از رسول خدا ﷺ دریافت می کند، و هرکسی از او بپرسد، آن نور و علم را برایش روشن می سازد. خداوند سبحان آن را در این آیه بیان کرده: (قسم به روز، وقتی که خورشید را نمایان کند).» گفتم: [این آیه یعنی چه؟] (قسم به شب وقتی که خورشید را بیوشاند). فرمود: «آن ها پیشوایان ظالم و ستمگری هستند که به جای خاندان رسول خدا ﷺ مستبدانه، حکومت ها را به دست می گیرند و در جایگاهی می نشینند که آل محمد ﷺ از آن ها برای آن جایگاه سزاوارترند. آنان دین رسول خدا ﷺ را با ظلم و جور می پوشانند و خدای تعالی درباره آن فرمود: (قسم به شب، وقتی که خورشید را بیوشاند). همچنین فرمود: (تاریکی شب، نور روز را می پوشاند).» بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۷۰ همچنین ابن عباس روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما، همانند خورشیدم و مثل علی مانند ماه است. وقتی خورشید پنهان شود، با ماه

سید احمد الحسن:

خورشید و ماه و ستاره در ملکوت، تجلی خدا در خلق هستند و به همین دلیل امر بر ابراهیم ﷺ مشتبه شد؛ لیکن هر کدام به فراخور حال خود. آن حضرت، محمد و علی و قائم ﷺ را به طور خاص ذکر می کند؛ چراکه آن ها غایت تجلی خدا در خلق، در این زندگی دنیوی هستند.

(متشابهات، ج ۱، ص ۲)

دروازه [از علم] را آموخت که از هر کدام از آن دروازه ها هزار درب دیگر گشوده می شود.

اما وقتی سخن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندانش (علیهم السلام) به میان آید، علی بن ابی طالب (علیه السلام) خورشید خواهد بود و حسن و حسین (علیهما السلام) ماه هستند؛ زیرا امام علی (علیه السلام) است که آبشارهای دانش را بر حسن و حسین (علیهما السلام) جاری می کند. پس او همان خورشید است و آن دو، ماه هستند؛ چراکه علم و دانش ایشان، از سوی علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن «اسدالله غالب: شیر پیروز خدا» دریافت می شود.

از فضل بن عباس، از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده که ایشان درباره معنای این آیه ها این چنین فرمود: **(قسم به خورشید و تابندگی اش) یعنی خورشید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و «تابندگی اش» قیام قائم (علیه السلام)؛ (سوگند به ماه، وقتی که در پی آن آید)، آن ها همانا حسن و حسین (علیهما السلام) هستند؛ (قسم به روز، وقتی که خورشید را نمایان سازد)، قیام قائم (علیه السلام) است؛ (قسم به شب، وقتی خورشید را بپوشاند)، حبر (مرد کوتاه قامت) و دلام (مرد سیه چرده) هستند که حق قائم را می پوشانند. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۷۲**

اما در زمان امام مهدی (علیه السلام) خود حضرت، خورشید است و وصی ایشان، ماه. به همان دلیلی که درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفتیم. همچنین درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) و دو فرزندش حسن و حسین (علیهما السلام) نیز گفتیم. **امام مهدی (علیه السلام) نیز در چند روایت، به خورشید تشبیه شده است؛** از جمله در این روایات:

- امام صادق (علیه السلام) فرمود: «از زمانی که خداوند آدم را آفرید، زمین از حجت خدا خالی نشده؛ حتی که بر روی زمین، یا آشکار و معروف است، یا غایب و پوشیده؛ و زمین، تا زمان برپایی ساعت، از حجت خدا خالی نمی شود؛ اگر چنین نبود، خدا هرگز پرستش نمی شد.»

سلیمان گفت: [کلام که به اینجا رسید] از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: پس مردم چگونه از حجتی که غایب و پوشیده است بهره ببرند؟ فرمود: «همان گونه که از خورشید پشت ابر بهره می گیرند.» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲

- در حدیثی از جابر نیز نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «... آن حجت خدا آن چنان از پیروان و یاورانش غایب می شود که حتی از آنان که به امامت او اعتقاد داشتند هم کسی ثابت نمی ماند؛ مگر آن که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد.» و جابر گفت: ای رسول خدا، آیا شیعیان او، در غیبتش از او بهره می برند؟ فرمود: «قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت، آنان از او بهره می برند؛ در غیبت او چنان از نور ولایتش پرتو می گیرند انگار مردمی که از خورشید؛ حتی اگر ابر آن خورشید را پوشانده باشد؛ ای جابر! این راز پوشیده خدا و دانش ذخیره اوست؛ آن را فقط به اهلش بگو.» بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰

- و در توقیعی از خود امام مهدی (علیه السلام) آمده است که: «...و اما پرسیده اید که چگونه از من در غیبتم بهره ببرید؛ درست مانند خورشیدی که ابرها آن را از دیدگان مردم پنهان کرده باشد.» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲

و درباره تفسیر روایت های «طلوع خورشید از مغرب، در زمان قیام امام مهدی (علیه السلام) آمده است:

- حذیفه بن اسید گفت: ما داشتیم درباره موضوع «ساعت» حرف می زدیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اتاق خود خارج شد؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: **«ساعت بر پا نمی شود تا اینکه ده نشانه رخ دهد: دجال، دود، طلوع خورشید از مغربش و ظهور جنبنده زمین.»** خصال، شیخ صدوق، ص ۴۳۱

- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «مردی از پدرم (علیه السلام) درباره جنگ های امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید. سؤال کننده از دوستداران ما بود. امام باقر (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: خداوند، محمد (صلی الله علیه و آله) را با پنج شمشیر برانگیخت؛ سه تا از آن ها برکشیده است و غلاف نمی شود تا اینکه سختی های جنگ فرو بنشیند؛ جنگ نیز پایان نمی یابد تا زمانی که خورشید از مغربش طلوع کند؛ پس وقتی که خورشید از مغربش طلوع کند تمام مردم در آن روز ایمان می آورند. در آن روز، ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری نباشد، برای او سودی نخواهد داشت.» کافی،

سید احمد الحسن:

امام قائم (علیه السلام) تجلی اسم خدای سبحان است، آنگاه که زنده است و پیش از شهادتش؛ و این به جهت طول حیات آن حضرت و طول عبادت او با کمال صفاتش و اخلاص اوست. (متشابهات، ج ۱، ص ۲)



خود طلوع می کند. در آن هنگام است که مجال توبه برداشته می شود و توبه قبول نمی شود و هیچ عملی بالا نمی رود. چنان که قرآن فرموده: «ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده باشد یا در ایمانش خیری به دست نیاورده باشد سودی به حالش ندارد.» سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «از آنچه پس از این ها رخ خواهد داد از من نپرسید، زیرا حبیبم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با من پیمان بست که آن را به هیچ کسی جز خانواده ام نگویم.» نزال بن سبره می گوید: به صعصعه بن صوحان گفتم: ای صعصعه! منظور امیرالمؤمنین چه بود؟ صعصعه گفت: **کسی که عیسی بن مریم پشت سروی نماز می خواند، دوازدهمین نفر از این عترت پاک است؛ نهمین فرزند حسین بن علی (علیه السلام). او همان خورشیدی است که از مغربش طلوع می کند و بین رکن و مقام ظاهر می شود و زمین را پاک سازی می کند و ترازوی عدالت را برقرار می کند؛ طوری که هیچ کس به دیگری ستم نمی کند. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۷**

بنابراین، آن خورشیدی که از مغرب طلوع می کند، همان امام مهدی (علیه السلام) است؛ یعنی همان کسی که از غیبتش و استتار خودش ظهور می کند، و این خورشید باید یک ماه (وصی) هم داشته باشد که رسول خدا در وصیت شب وفاتش، به صراحت از آن نام برده است.

حتی از ابن مسعود نیز در تفسیر آیه (روزی که برخی از آیات بیایند...) و آیه (خورشید و ماه کنار هم قرار گیرند)، نقل شده است که: منظور، طلوع خورشید و ماه از مغربشان است؛ و این بر آن دلالت دارد که پیش از قیام امام مهدی، یک وصی یا یک ماه وجود دارد که مدتی پنهان شده و به همراه امام مهدی که خورشید است طلوع خواهند نمود؛ همچنان که این مطلب از وصیت شب وفات رسول خدا نیز به روشنی فهمیده می شود؛ آنجا که رسول خدا، وصی امام مهدی را به عنوان «اول المؤمنین: اولین مؤمنان» توصیف کرده، که یعنی: اولین مؤمن و یاور برای امام مهدی در هنگام ظهور و قیام او.

ابن مسعود در تفسیر این آیه قرآن: (روزی که برخی از آیات بیایند...) می گوید: [این آیه ها] همان طلوع خورشید و ماه از مغرب، و در کنار یکدیگر است؛ درست مانند دو شتر شبیه به هم و در کنار هم.» سپس این

در این روایت از این صحبت شده است که وقتی خورشید از محل غروب خود طلوع کند، ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد، برای او سودی نخواهد داشت؛ از طرف دیگر می دانیم که بر اساس روایات، توبه در زمان قیام قائم (علیه السلام) برداشته می شود و ایمان کسی که تا پیش از آن ایمان نیاورده باشد برایش سودی نخواهد داشت؛ این یعنی منظور از طلوع خورشید از مغرب، همان قیام قائم مهدی (علیه السلام) است. به روایات زیر دقت کنید:

- شیخ صدوق (علیه السلام) گفته است:

«خداوند درباره صاحب الزمان در قرآن فرموده است: (روزی که برخی از آیات پروردگارت نمایان شوند، ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد برایش سودی ندارد)؛ و وقتی که از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه پرسیده شد، ایشان فرمود: «آیات همان امامان هستند و این آیه درباره قائم مهدی (علیه السلام) است که وقتی قیام می کند، ایمان کسی که قبل از قیام ایشان بدون زور شمشیر ایمان نیاورده، سودی برایش ندارد؛ حتی اگر به اجداد و پدران قائم ایمان داشته باشد.» **کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰**

- همچنین صعصعه بن صوحان، کلام امیرالمؤمنین درباره «طلوع خورشید از مغرب آن» را به قیام قائم (علیه السلام) تفسیر کرده؛ در روایت زیر آمده است:

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «خروج دابة الارض (جنبنده زمین) از کوه صفا رخ می دهد؛ نگین سلیمان بن داوود (علیه السلام) و عصای موسی (علیه السلام) همراه اوست؛ او بر چهره هر مؤمنی مهر می کند و بر آن نوشته ای نمایان می شود که: این فرد واقعاً مؤمن است؛ و آن را بر چهره هر کافری که بگذارد، نوشته می شود: این فرد واقعاً کافر است. مؤمن صدا می زند: «وای بر تو ای کافر!» و کافر نیز صدا می زند: «خوشا به حالت ای مؤمن! ای کاش من امروز مانند تو بودم و به رستگاری بزرگی می رسیدم.» سپس جنبنده زمین سرش را بالا می گیرد و با اذن خداوند (جل جلاله) مردم مشرق و مغرب زمین او را می بینند؛ و این رخدادها، بعد از آن است که خورشید از مغرب

سید احمد الحسن:

خداوند سبحان و متعال را با خدای در خلق بشناس و او، همان امام مهدی (علیه السلام) است. ایشان که سلام و صلوات پروردگار بر او باد، تجلی و ظهور خدا در خلق است؛ یعنی تجلی و ظهور شهر کمالات الهی در خلق.

(متشابهات، ج ۱، ص ۱)



بن مازیار می گوید: پرسیدم آقای من! این موضوع چه زمانی رخ می دهد؟ فرمود: «وقتی بین شما و راه کعبه، مانع ایجاد شود و خورشید و ماه کنار هم قرار گیرند و ستارگان به دور آنان بچرخند.» **غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۶**

و در اینجا، قرارگرفتن خورشید و ماه در کنار هم، همزمان است؛ و امام مهدی (علیه السلام) آن را از نشانه های قیام یا ظهور مقدس برشمرده است؛ ایشان (علیه السلام) قیام نمی کند تا اینکه وصی (ماه) پدیدار شود؛ او دست راست امام مهدی (علیه السلام) و زمینه ساز دولت اوست و اولین مؤمن و یار برای اوست.

چه بسا منظور امام مهدی از این عبارت: «سیاره ها و ستارگان به دور آن ها می چرخند»، اجتماع و بیعت ۳۱۳ نفر و بقیه انصار با امام مهدی و وصی او احمد باشد (اجتماع دور خورشید و ماه)؛ زیرا روایات پرشماری در این خصوص وجود دارد که قیام امام مهدی (علیه السلام) متوقف بر اجتماع و گردآمدن ۱۰۳۱۳ نفر انصار وی است.

امام جواد (علیه السلام) می فرماید: «اوست که زمین برایش خمیده می شود، هر سختی برای او آسان می شود، به تعداد افراد جنگ بدر، یاورانی گرد او می آیند و شماره آن ها ۳۱۳ نفر است که از دوردست های زمین می آیند، و این همان فرموده خداوند است: **(هرجا که باشید خداوند شما را گرد هم می آورد؛ خداوند بر هر کاری تواناست)**. پس زمانی که این تعداد اهل اخلاص جمع شدند، خداوند امرش را آشکار می فرماید، و وقتی زنجیره ده هزار انصار او کامل شود، به اجازه خداوند عزوجل خروج می کند، و دشمنان خدا را می کشد تا خداوند عزوجل راضی شود.» **کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۷۷**

والحمد لله وحده

منبع:

متشابهات (جلد اول، همراه با تعلیق)، تعلیق سؤال دوم، به قلم شیخ ناظم العقیلی



سیداحمدالحسن:

با امام مهدی (علیه السلام) آیه (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) تحقق می یابد و اهل زمین، محمد (صلی الله علیه و آله) و شأن عظیم و مقام والای آن حضرت را می شناسند.

(متشابهات، ج ۳، ص ۱۱۵)

آیه را خواند: **(و خورشید و ماه، وقتی در کنار همدیگر قرار گیرند). بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۰۸**

در خبر ابن مسعود، حتی به غیبت ماه (وصی) نیز اشاره شده که پس از آن به همراه خورشید (امام مهدی (علیه السلام)) طلوع خواهد کرد.

مؤید آن هم این است که منظور از «آیات» در این آیه قرآن: «روزی که برخی از آیات پروردگارت بیایند»، همان امامان، از نسل رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) هستند که نخستین آنان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، آنان همان آیات خداوند تعالی هستند؛ بنابراین آن ماه که در روایت ابن مسعود به آن اشاره شده هم باید یکی از اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) باشد و او قطعاً فردی غیر از امام مهدی (علیه السلام) است؛ زیرا **امام مهدی (علیه السلام) خورشید** است؛ بنابراین **مفهوم ماه در «احمد مهدی»** منحصر خواهد بود. فردی که رسول خدا در وصیت به او اشاره فرموده است.

در اینجا تنها به یکی از روایاتی که آیات مذکور در این آیه را همان اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) معرفی نموده، بسنده می کنم:

امام صادق (علیه السلام) درباره تفسیر و معنای این آیه: **(روزی که برخی از آیات پروردگارت بیایند، ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده باشد سودی به حالش ندارد)** فرمود: «آیات» همان امامان هستند؛ و آیه مورد انتظار همان قائم (علیه السلام) است؛ پس در آن روز، ایمان فردی که تا پیش از قیام وی با شمشیر ایمان نیاورده، سودی ندارد؛ حتی اگر به پدران قائم هم ایمان داشته باشد.» **کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۸**

درباره موضوع کنار هم بودن خورشید و ماه، حتی خود امام مهدی (علیه السلام) نیز در دیدار با پسر مازیار اشاره نموده است؛ آنجا که فرمود:

«ای پسر مازیار! ابو محمد (پدرم) با من عهد کرد که در کنار مردمی نباشم که خداوند بر آنان خشم گرفته و در دنیا و آخرت خوار شده و عذاب دردناکی خواهند داشت؛ و به من دستور داده که تنها بر قلعه کوه ها و سرزمین های دورافتاده سکونت گزینم؛ خداوندی که سرپرست شماست تقیه را آشکار نمود و آن را به من واگذار کرد؛ پس من تا روزی که به من اجازه خروج داده شود، تقیه پیشه خواهم کرد.» علی





مصلوب، یوسفی دیگر

چگونه اتفاقات زمان یوسف با مصلوب تکرار شد؟

تفاوت‌ها وجود دارد؛ ولی این به آن معنا نیست که آن رخداد اصلاً اتفاق نمی‌افتد... **پایان نقل قول**

عزیزان در ادامه مایلیم به تشابهات داستان یوسف و مصلوب، آن هم از طریق کتاب مقدس بپردازم، تا مشاهده کنیم چطور حوادث روی زمین تکرار می‌شوند.

(۱) سید احمد الحسن بیان می‌کنند:

«باید به این نکته توجه داشته باشیم که در نبوت یوسف علیه السلام رؤیا و مکاشفه در مرکز قرار دارد و محور اصلی است. او علیه السلام رؤیا می‌بیند، زندانی رؤیا می‌بیند و فرعون رؤیا می‌بیند و همه آنها حقانیت یوسف علیه السلام و نبوت او و رسالتش را تأیید می‌کنند.»
(روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۳، ق ۱)

چند هفته‌ای از جمعه صلیب می‌گذرد؛ روزی که بی‌گناهی با شورای علمای یهود به جای عیسی علیه السلام یعنی بی‌گناهی دیگر به صلیب کشیده شد؛ همان طور که بی‌گناهان دیگر توسط گذشتگان به قتل رسیدند.

در کتاب «در محضر عبد صالح»، ج ۲، ص ۱۸، سخنی از سید احمد الحسن را می‌خوانیم که قابل تأمل است:

«قرآن بخوان تا بدانی امروز و فردا چه می‌شود. داستان پیامبران و ائمه را بخوان تا دریابی امروز و فردا چه حادث می‌گردد.»

همچنین فرمودند: «داستان فرستادگان، تقریباً یکپارچه و مرتبط با یکدیگر است. آری، در اینکه فلان رخداد اینجا حادث می‌گردد و آنجا رخ نمی‌دهد برخی

سید احمد الحسن:

دین خدا یکی است و از سوی [خدای] یگانه نازل شده است. دین عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله یکی است؛ ولی در آنچه اکنون بین مردم رواج دارد، تحریفات زیادی وارد شده است و به همین دلیل من آمده‌ام تا تمامی حق را همان طور که خدای سبحان می‌خواهد روشن و تبیین نمایم.
(پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۴، ص ۳۱۳)



ایشان را گفت: «چه کسی را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ برآیا یا عیسی مشهور به مسیح را؟» زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند. چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد؛ زیرا که امروز در خواب درباره او زحمت بسیار بردم.»

در تفسیر کاربردی عهد جدید، که در سایت رازگاه موجود است، می‌خوانیم:

«طبق ۲۷: ۱۹ تا ۲۱، در همان روز همسر پیلطس رؤیایی درباره عیسی دید و به شوهرش پیام فرستاد که «با این مرد عادل تو را کاری نباشد». خدا بدین طریق به پیلطس هشدار خاصی داد.»

پایان نقل قول

نکته قابل توجه دیگر این است که طبق کتاب پیدایش، فصل ۴۰ با یوسف علیه السلام دو زندانی بودند که یکی هلاک شد و یکی نجات پیدا کرد و جالب این است که با مصلوب نیز شبیه همین قضیه اتفاق افتاد و دو زندانی وجود داشت؛ یکی جزو جهنمیان شد

رؤیایش توسط یوسف علیه السلام درباره ایشان چنین گفت:

(... «آیا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟» آنگاه فرعون به یوسف گفت: «چون خدا همه این‌ها را بر تو آشکار کرده است، پس هیچ‌کس همچون تو صاحب بصیرت و حکمت نیست. تو را بر خانه خود می‌گمارم و تمامی مردم من به فرمان تو گردن خواهند نهاد. تنها بر تخت سلطنت، از تو بالاتر خواهم بود.»).

در نتیجه همه این رؤیاها حقانیت یوسف علیه السلام را تأیید می‌کنند و جالب اینجاست که رؤیا دلیل حقانیت مصلوب نیز می‌شود؛ در انجیل مَتی، فصل ۲۷، آیات ۱۵ تا ۱۹، می‌خوانیم:

(و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هرکه را می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد. و در آن وقت، زندانی مشهور، برآیا نام داشت؛ پس چون مردم جمع شدند، پیلطس

در کتاب پیدایش که اولین کتاب عهد قدیم است، در فصل ۳۷، آیه ۹ مشخص می‌شود که یوسف علیه السلام رؤیا می‌بیند؛ سجده به ایشان توسط خورشید و ماه و یازده ستاره.

طبق کتاب پیدایش، فصل ۴۰، آیات ۹ و ۱۰، زندانی رؤیا می‌بیند؛ طبق همان کتاب، فصل ۴۱، آیات ۱ تا ۷، فرعون رؤیا می‌بیند، و طبق آیه ۸ از همان فصل، کسی نتوانست آن را تعبیر کند.

اما این رؤیاها چه تأثیری بر یوسف علیه السلام دارند؟ طبق کتاب پیدایش، فصل ۴۱، آیات ۱۲ و ۱۳، رئیس ساقیان به سبب تعبیر درست رؤیایش توسط یوسف علیه السلام، در مقابل فرعون بر راست‌گویی یوسف علیه السلام و نیز اتصال ایشان به عالم بالا صحنه گذاشت و نیز در همان فصل، در آیات ۳۸ تا ۴۰، فرعون بعد از شنیدن تعبیر



سید احمد الحسن:

فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین علیه السلام تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم علیه السلام با اسماعیل متجلی شد. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز می‌یابیم؛ همچنین در دین یهود دین موسی علیه السلام، در یحیی پسر زکریا علیه السلام و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‌گر شده است.

(کتاب توحید، پیوست پنجم)

«این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا ببینیم از آن که شود.» تا تمام گردد کتاب که می گوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند).

اما سؤال: یوسف با برادرانش که به او حسادت کردند و قصد کشتنش را داشتند و شخصیتش را کشتند، چگونه برخورد کرد؟ در پیدایش، فصل ۴۵، در آیات ۴ و ۵ می خوانیم:

(و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما که به مصر فروختید! و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدین جا فروختید؛ زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد... [و در آیه ۱۵ می خوانیم:] و همه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفت و گو کردند).

حالا این سؤال را می پرسیم که **پاسخ شبیه عیسی به کسانی که به او ظلم کردند چطور بود؟** در لوقا، فصل ۲۳، آیه ۳۴ می خوانیم که ایشان فرمودند: (...ای پدر، این ها را بیامرز؛ زیرا که نمی دانند چه می کنند...).

آری؛ تاریخ، گذشته نیست؛ بلکه حال و آینده است و غافل کسی است که از آن درس نگیرد.

و در برابر ایشان جسارات فراوانی انجام گرفت؛ اما وعده داده شد که ایشان برای پادشاهی باز می گردد؛ در انجیل یوحنا، فصل ۱۸، آیه ۳۶ می خوانیم:

(پادشاهی من متعلق به این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خادمان من می جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم؛ ولی اکنون پادشاهی من از اینجا نیست).

دقت کنیم: «اکنون پادشاهی من از اینجا نیست.» یعنی او پادشاهی خواهد داشت، اما زمانش نرسیده است.

از دیگر نکات این است که پیراهن یوسف (علیه السلام) را از تن ایشان جدا کردند؛ در پیدایش، فصل ۳۷، آیات ۲۳ تا ۲۴ می خوانیم:

(و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در بر داشت، از او کردند، و او را گرفته، در چاه انداختند؛ اما چاه، خالی و بی آب بود).

در اقدامی مشابه، با جامه های مصلوب نیز چنین کردند؛ در انجیل یوحنا، فصل ۱۹، آیات ۲۳ تا ۲۴ می خوانیم:

(پس لشکریان چون عیسی را بر صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز برداشتند؛ اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. پس به یکدیگر گفتند:

و یکی جزو بهشتیان؛ در انجیل لوقا، فصل ۲۳، آیات ۳۲ تا ۴۳ می خوانیم:

(و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند. و چون به موضعی که آن را کاسه سر می گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر طرف چپ او مصلوب کردند. [...] و یکی از آن دو خطاکار مصلوب، بر روی کفر گفت که «اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان». اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب زد و گفت: «مگر تو از خدا نمی ترسی؟ چون تو نیز زیر همین حکمی. و اما ما به انصاف، چون جزای اعمال خود را یافته ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی جا نکرده است.» پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یادآور هنگامی که به ملکوت خود آیی.» عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»).

نکته دیگر این است که برادران یوسف وقتی با مقدار پول ناچیز، یوسف را فروختند، شخصیت یوسف (علیه السلام) را کشتند؛ اما خدا او را تمکین داد و به اقتدار رساند؛ در پیدایش، فصل ۴۵، آیه ۸ می خوانیم:

(و الآن شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا؛ و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت).

شخصیت شبیه عیسی (علیه السلام) هم توسط رومیان و یهود کشته شد

سید احمد الحسن:

در واقع خضر، ایلیا و عیسی (علیه السلام) فقط به این جهت باقی مانده اند که برای مردم شهادت دهند حکم قائم (علیه السلام) همان چیزی است که آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیه السلام) آورده اند.

(متشابهات، ج ۳، ص ۸۶)



یاد خدا

دل قصد رفتن کرد،
به سمت نور،
نوری که از ظلمت برهاندش.

چه می‌کردم، به کدام سو حرکت می‌کردم،
که هرطرف ظلمتی بود پس از تاریکی!
پای دل می‌لرزید،
نه نشانی نه نشانگری.
با ناامیدی سر به زانو نهادم،
خسته و دلشکسته.

ناگهان گرمای دستی روی شانه‌ام
امید درونم را بیدار کرد

و فرمود:
با خدا باش و همیشه خدا را یاد کن و در فضای
رحمت خدا، این فضای گسترده آزادی حقیقی،
شناور باش و صندوق را بشکن.



مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام فرستاده امام مهدی
و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود، سال هاست که
منتظر شماست.

ای یهودیان! فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

اهل سنت عزیز! آن مهدی که در آخر الزمان متولد
می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین! منجی بشریت با
سندی از علم و شگفتی ها آمده است.